

حالات سفیر

نویسنده: نیلوفر شادمهری





خاطرات سفیر

... و من سفیر شدم!

نویسنده: نیلوفر شادمهری

استار: اکرم دژه‌هوست گنگ

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: واژه پرداز اندیشه-چاپ اندیشه

چاپ: ۱۳۹۶

نه ارم: ۱۱۰۰ نسخه

ک: ۹-۷، ۹۷۸-۶۰۰-۰۳

سر سه: ش بهری، لوفر، ۱۳۵۹ -

عنوان و نا پدیدآور: خاطرات سفیر: ... و من سفیر شدم / نویسنده نیلوفر

شادمهری؛ ویراست: اکرم دژه‌هوست گنگ

مشخصات نشر: تهران: ۱۳۹۵ - واژه پرداز اندیشه-چاپ اندیشه، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۰۵۸۵-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: واژه‌نامه.

موضوع: شادمهر، نیلوفر، ۱۳۵۹ - - خاطرات

موضوع: دانشجویان ایرانی - فرانسه - خاطرات

موضوع: Iranian students - France - Diaries

شناسه افزوده: دژه‌هوست گنگ، اکرم، ۱۳۵۳ - ویراستار

شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۲۴ش/ LB۳۶۰۹

رده بندی دیویی: ۳۷۸/۵۵۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۴۰۷۵

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشت، پلاک ۳۳

صندوق پستی: ۱۵۸۱۵-۱۱۴۴

تلفن: ۶۱۹۴۲ سامانه پیامک: ۳۰۰۵۳۱۹

تلفن مرکز بخش: (پنج خط) ۶۶۴۶۰۹۹۳ فکس: ۶۶۴۶۹۹۵۱

www.sorehmehr.ir

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

فهرست

۷	پیش‌راغ
۱۱	معیار مهر من: ز نظر استاد
۱۵	معمای چهار دست مرید
۱۹	خوشامدی لعنتی
۲۵	تأثیر تلفظ دقیق کلمات بر معنی و بحث
۳۱	آغاز یه دوستی
۳۷	خداوند شکلات و بحث رو دوست دارد
۴۳	روز اعتصاب - مستند آرته
۴۹	عدو شود سبب خیر
۸۵	و يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
۶۱	جایی برای زندگی
۷۳	مارمولک پخته یا حلزون برشته؟
۷۹	چه کسی مسیح رو به صلیب می‌کشد؟
۸۹	او

۹۵.....	«جشن دوستی‌ها»ی دانشگاه.....
۱۰۱.....	خاطره سگی.....
۱۰۷.....	بحران هویت.....
۱۱۳.....	روزی که به مفید بودن «در» شک کردم!.....
۱۱۹.....	مهمونای خوابگاه (قسمت اول).....
۱۲۹.....	مهمونای خوابگاه (قسمت دوم).....
۱۳۳.....	مهم‌ترین درس استاد.....
۱۳۹.....	عالم جامع الشرایط بی حجاب!.....
۱۴۵.....	کنترل اندام.....
۱۵۱.....	ویرجینی مدیسنه.....
۱۵۵.....	امنیت‌هایی که از دست می‌رن.....
۱۶۵.....	سلیم‌النفس.....
۱۷۵.....	حماسه ثنا.....
۱۸۱.....	اعتماد به نفس من رو می‌شه.....
۱۹۱.....	روزی تو خواهی آمد.....
۱۹۷.....	ادیبانه.....
۲۰۷.....	اتاق پرو به وسعت شهر!.....
۲۱۷.....	شبی که دوست داشت سحر بشه.....

پیش از آغاز

... القصه این است که من دانشجوی ممتاز، موفق به دریافت بورس دوره دکترا در رشته طراحی صنعتی شدم. علاقه شخصی و بررسی‌های مطالعاتی پیرامون موضوع رسانام من را در انتخاب کشور فرانسه مطمئن‌تر کرد و سرانجام راهی پاریس شدم.

دوران تحصیل، جدای از آن‌هایی علمی و دانشگاهی، تجربیات زندگی اجتماعی را هم همراه دارد؛ طوری که گاهی می‌بینی آن قدر که در مورد دوم خیر و بد است در مورد اول نیست. برای من، که «طراحی صنعتی» را بسیار دوست داشتم، چندین سال مطالعه در این حیطه و شاخه‌های مرتبط با آن به خودی خود جذاب و انگیزه‌بخش بود؛ اما مهم‌تر از آن این بود که پیش از مقطع دکترا یک دانشجوی فعال تشکیلاتی بوده‌ام و این همان بستری بود که به رشته‌ام سمت‌وسو می‌داد. فعالیت تشکیلاتی روی نگاهم به تکنولوژی و محصولات صنعتی تأثیر داشت و روی نگاهم به مصرف‌گرایی، به تأثیرات محصول، به

موضوع مهم سبک زندگی، و ... و خود زندگی. این باعث می‌شد اتفاقات روزمره را به اندازه درس‌هایم جدی بگیرم و گاهی برایشان برنامه بریزم و هدفم فراتر از اتفاقی کوچک، مثل صرفاً «گرفتن یک مدرک دکترا»، باشد.

از وقتی به خاطر دارم بحث کرده‌ام! نه اینکه خودم بحث راه بیندازم؛ که اگر من هم نمی‌خواستم بروم طرف بحث، بحث می‌آمد طبعاً. این چنین شد که نوعی زندگی مسالمت‌آمیز بین من و بحث کردن شکل گرفت و هنوز ادامه دارد. یاد گرفته‌ام و اعتقاد دارم «نه، بدون موضع»، به غایت درست و مستقیم که بروم، به ترکستن می‌رسد. نمی‌شود به مفاهیمی چون «حقی» و «باطل» باور داشته باشی. به هر اونی خودت بی‌اعتنا بمانی. صدا البته آنچه از انواع مسلمان‌ها دیدم نیز آلم در تأیید این جمله می‌زد.

پایم که رسید به فرانسه، با اولین رفتارها و سؤال‌هایی که درباره حجابم می‌شد و به‌خصوص درباره وضعیت و شرایط ایران، متوجه شدم آنجا کسی من را نمی‌بیند. آن‌ها می‌دیدند و با او سر صحبت را باز می‌کردند یک مسلمان ایرانی بود؛ نه نیلوفر شادمهری. آن‌ها چیز زیادی از ایران نمی‌دانستند. اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم، شناختی که از ایران داشتند فاصله زیادی حتی با واقعیت داشت؛ چه رسد به حقیقت.

و من شدم «ایران!» من باید پاسخگوی همه نقاط قوت و ضعف ایران می‌بودم. انگار من مسئول همه شرایط و وقایع بودم. چاره‌ای نبود و البته از این ناچاری ناراضی هم نبودم. من ناخواسته

واسطه انتقال بخشی از اطلاعات شده بودم و این فرصتی بود تا آن طور که باید و شاید وظیفه‌ام را انجام دهم. تصمیم گرفته شده بود! من سفیر ایران بودم و حافظ منافع کشورم و مردمش.

مجموعه حاضر بخشی از اتفاقاتی است که در مدت تحصیل برایم رخ داد. قبل از ورودم به خوابگاه حدود چهار ماه با خانواده‌ای فرانسوی زندگی کردم. خاطرات آن دوره هم خالی از لطف نیست. اما آنچه می‌خوانید از زمان ورودم به خوابگاه تا پیش از اولین بازگشتم به ایران شکل گرفت.

ساز چهارم به نام «سفیر» زدم و تعدادی از خاطرات مجموعه فعلی را نیز آن وقت کردم. بعضی از مطالب گاه تا پانصد کامنت داشت؛ از تشریق و تسین و ابراز احساسات و بیان لطف و محبت گرفته تا فحش و ... و همراه به من و اسلام و ایران و ... با نزدیک شدن به فصل پایانی سنگین ترم، دیگر امکان به‌روزرسانی وبلاگ نبود. پس ناخص و نه‌نگه رها شد تا امروز ... بخشی از خاطرات درج شده در این کتاب همان‌ها هستند که در وبلاگ هم نوشته شده بود و بخشی دیگر خاطراتی که در آن دوره فرصتی برای نگارشش فراهم نشده بود و بعدتر به شکل حاضر مکتوب شد.

پس از اولین بازگشتم از ایران، خاطرات دیگری شکل گرفت. بخشی از این خاطرات که ارزش ثبت کردن دارد در حقیقت شاخ و برگ اتفاقاتی بود که دانه‌اش در دوره اول حضور در خوابگاه کاشته شده بود و در همان دوره ریشه دوانده بود.